

DOCTOR

I agree with stopping executions in Iran

نگاهی به مشخصات و وظایف سازمان فراگیر چپ در ایران

فرامرز دادور

با توجه به تجربیات "سوسیالیستی" در قرن بیستم، از جمله در بخشی از جوامع توسعه یافته، برای جنبش چپ آزادیخواه ضروری است که با تاکید بر تعهد به ارزشهای جهانی حقوق بشر در جهت کمک به ساختن شالوده های جامعه آزاد و عادلانه قدم بردارد.

در خطوط زیر پس از نگاهی گذرا به مشخصات سازمان چپ مورد نظر، سپس به وظایف آن در قبال چالشهای موجود در ایران پرداخته میشود.

مختصات سازمان چپ فراگیر

در شرایط امروز در جهان و ایران پیشرفت اجتماعی بویژه در راستای ایجاد یک جامعه دمکراتیک و عادلانه تا حدی به فعالیتهای سازمان داده شده که درعین حال از انواع فلسفه های اجتماعی آزادیخواهانه و عدالتجویانه ریشه گرفته باشند، نیازمند است. در میان جنبش وسیع و متنوع سوسیالیستی سوال این است که آیا چه اشکالی از فعالیتهای

گروهی میتوانند که در حین کمک به توانمندی در مبارزات و برنامه ریزی جمعی، در سطح ممکن رقیقترین موازین بوروکراتیک ممکن را در صفوف سازمانی حمل کنند. افراد، جریان‌ات و گروه‌های مدافع آزادی، عدالت و رفاه عمومی، با وجود تمامی اختلاف سلیقه‌ها و بینش‌های متفاوت در مورد مسائل اجتماعی، میتوانند که حول محور اساسی‌ترین ارزشهای سوسیالیستی یعنی اعتقاد به آزادیهای دموکراتیک، عبور از سرمایه داری و استقرار مناسبات اجتماعی غیر ستمگرانه و غیر استثمار، خود را سازماندهی کنند. واقعیت این است که در عصر کنونی عمدتاً بخاطر تاثیر ویرانگر ناشی از سلطه مناسباتی طبقاتی در زندگی روزمره مردم، معضلات بیشمار اجتماعی در سطوح مختلف و در زندگی اکثریت مردم یعنی کارگران، بیکاران، زنان، جوانان، دانشجویان، اقلیتهای ملیتی/مذهبی و دیگر اقشار محروم پدیدار گشته اند که در کنار مسائل دیگرمانند نقض فاحش حقوق بشر، وضعیت بحرانی انرژی اتمی و نابودی محیط زیست، از فعالان راه آزادی و عدالت، مجموعه‌ای از تحلیلها و اقدامات مترقی که حامل ترکیبی از برنامه ریزیهای متمرکز و استراتژیک و در عین حال راه‌حلهای مقطعی، مشخص و انعطاف پذیر باشد، می‌طلبد. واقعیت این است که ادامه وضعیت غیر دموکراتیک و ستمگرانه در ایران که ناشی از سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی و تحمیل سیاستهای نئولیبرال (و از جمله تحریمات اقتصادی) از طرف قدرتهای جهانی سرمایه داری میباشد، همواره در میان توده‌های مردم موجب ظهور مقاومتهای جمعی در سطوح مختلف شده و میگردد و برای یک سازمان سیاسی متعهد به حمایت از مبارزات روزمره در سراسر جامعه، لزوم سیاستگذاری بر مبنای برنامه ریزیهای گوناگون و معطوف به مسائل مشخص دیده میشود. در این ارتباط آن شکل از سازمانیابی ضرورت پیدا میکند که بتواند ترکیبی از خصلت جنبشی یعنی حضور و فعالیت ممتد و مبتنی بر روابط افقی در میان گروه‌ها و جریان‌ات مردمی در عرصه اجتماعی را در راستای حمل یک استراتژی روشن و مجهز به موازین اصلی سوسیالیستی به پیش ببرد. در واقع جنبش چپ دموکرات در ایران به نوعی سازماندهی نیازمند است که بر مبنای اصول سوسیالیستی و با حامل برنامه‌های مشخص تدوین گشته، تحول پذیر و متناسب با ویژه گیهای جامعه، شکل گرفته باشد.

وظایف تشکل بزرگ چپ

سازمان چپ دموکرات و متعهد به سوسیالیسم، وظایف گوناگون اجتماعی در برابر خود دارد که مهمترین آن تلاش برای استقرار دموکراسی در دو

بُعد سیاسی و اقتصادی است. در راستای مبارزاتِ آزادیخواهان، تعیین مبانی اصلی برای ساختارِ دمکراتیک و موازن اقتصادی/اجتماعی مورد نظر در فراسوی سرمایه داری از اهمیت حیاتی برخوردار هستند. در دوران گذار به سوی جامعه دمکراتیک و عادلانه مهم است که فعالیتهای جنبش چپ در برگیرنده مجموعه ای از ابزار و شیوه های مبارزاتی متناسب با ویژه گیهای سیاسی جامعه ایران داشته باشد. با توجه به تجربیات "سوسیالیستی" در قرن بیستم، از جمله در بخشی از جوامع توسعه یابنده، برای جنبش چپ آزادیخواه ضروری است که با تاکید بر تعهد به ارزشهای جهانی حقوق بشر در جهت کمک به ساختن شالوده های جامعه آزاد و عادلانه قدم بردارد. انواع نظامهای شبه سوسیالیستی بوروکراتیک و غیر آزاد در گذشته و نمونه های ایدئولوژیک/اقتدارگرانه امروزی آن در چین، ویتنام و کره شمالی نمیتوانند که به مثابه الگوی سوسیالیسم دمکراتیک مطرح باشند. در این ارتباط است که علاوه بر رویارویی مبارزاتی با سیاستهای سرکوبگرانه و تهاجمات سیاسی از جانب قدرتهای داخلی و خارجی سرمایه داری و تلاش برای ایجاد شالوده های اقتصادی/اجتماعی برای عبور از سرمایه داری، همواره مبارزه در عرصه عمومی با اندیشه های فردگرایانه و محافظه کارانه که در میان بخشهای عظیمی از جمعیت حاکم است، نیز ضرورت میابد. در این راستا است که جامعه به وجود یک سازمان سیاسی مجهز به برنامه های گوناگون مبارزاتی برای پیشرفت در جهت آزادی های اجتماعی و عدالت اقتصادی نیازمند میشود. در زیر بطور گذرا به فضای ممکن برای فعالیتهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پرداخته میشود.

حوزه سیاسی

اگر هدف از فعالیت در عرصه سیاسی مبارزه برای عبور از نظام استبدادی/مذهبی جمهوری اسلامی، تلاش برای استقرار یک ساختار سکولار/دمکراتیک و تقویت زمینه های اجتماعی برای سمتگیری در راستای سوسیالیسم است، طبیعی است که بخش عاجل در این پروژه به تدوین یک برنامه جامع برای برچیدن نظام فعلی و تدارک یک سیاست هوشمندانه برای تاثیرگذاری در برآمدهای حاصل شده در پروسه دگرگونی ساختار حکومتی مربوط میگردد. آنچه که به موفقیت در این عرصه ها کمک میکند وجود یک استراتژی مبارزاتی است که از طرف سازمان چپ دمکرات در همراهی با اپوزیسیون آزادیخواه مردمی، حول محور هدف سیاسی استقرار ساختار حکومتی دمکراتیک و توسل به تاکتیکهای گوناگون رفرمیستی/انقلابی اتخاذ گردد. تجربیات تاریخی

نشان میدهند که در صورت استیلای استبدادِ عریان در جامعه، بهتر است که بیشترین انرژیها و تلاشها از جانبِ اپوزیسیون مردمی و از جمله جنبش چپ دمکرات، در وحله اول صرف رفع مانع عمده، یعنی برکناریِ رژیمِ خودکامه و ولایت فقیه در ایران بشود. در حالیکه در جوامع دمکراتیک تر سرمایه داری گرانگاهِ فعالیتها عمدتاً در حیطه جامعه مدنی متمرکز میشوند که البته بعد از فروپاشی "سوسیالیسم" حاکم در بیش از دو دهه پیش، هنوز تحول سرنوشت سازی در این جوامع آزاد صورت نگرفته است. برای مثال در جوامع غربی بدون پذیرش ایده های رادیکال و سوسیالیستی و انباشت سطحی از تجربیات غیر سرمایه دارانه امکان اینکه توده های مردم برای تغییر رادیکال جامعه به حرکت های سیاسی انقلابی (ب.م. اعتصاب عمومی و شورش میلیونی خیابانی) دست بزنند کم است. در سالهای اخیر، یکی از نقاط ضعف موجود در جنبش اشغال وال استریت عدم طرح برنامه های مشخص و ضعف در ارائه نمونه های هرچند محدودِ سوسیالیستی برای زمانِ حاضر است. البته حتی در جوامع بسته مانند ایران، با تمام محدودیتها در عرصه فعالیت های جامعه مدنی، وظایف بسیاری در مقابل کنشگران سیاسی/اجتماعی وجود دارند که مسلماً در اشکال سازمانی و گروهی، میتوان موثرترین و سنجیده ترین سیاستها را به پیش برد. در صورت وجود یک سازمان بزرگ و همه گیر چپ، میتوان بر مبنای تحلیلهای سیاسی و فرموله شده جمعی در مورد معضلاتِ سیاسی/اجتماعی مانند اختناق حکومتی و نقض فاحش حقوق بشر، فساد گسترده مالی در میان حکومتگران و وابستگان اقتصادی آنها، فقر و بیکاری، سیاستهای سرکوبگرانه رژیم علیه جنبشهای مردمی بویژه فعالان کارگری، زنان و اقلیتهای ملیتی و مذهبی و همچنین گرفتاریهای اجتماعی ناشی از سیاستهای خودکامه و غیر شفاف جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی تشنج زا و ماجراجویانه و از جمله در رابطه با مسئله انرژی اتمی و برای مقابله با دخالت های ضد مردمی از طرف قدرتهای امپریالیستی، بهتر میتوان تحلیلهای مبتنی بر منطق های تخصصی را ارائه نموده، بدیل های عادلانه تر و صلح آمیزتری را ارائه نمود.

حوزه اقتصادی

بدیهی است که تمرکز فعالیت های یک سازمان چپ و مدافع سوسیالیسم عمدتاً در جهت ایجاد عدالت اقتصادی و نهایتاً ستم زدائی در تمامی روابط اجتماعی در جامعه است. در حیطه مجموعه فعالیت های اقتصادی/اجتماعی است که در صفوف سازمانی بهتر میتوان به تحلیل از مسائل و ارائه راه حل های دمکراتیک و عادلانه دست یافت. با اینکه

هدفِ درازمدت برای جنبش سوسیالیستی ایجاد جامعه ای انسانی است که در راستای عبور از شرایط متاثر از مناسبات سرمایه داری (ب.م. استثمار اقتصادی، روابط آمرانه و بیگانه کننده و نزاعهای ویرانگرِ درون و فرا- جامعه ای) و نهادینه کردن مشارکت روزافزون توده های مردم در مسائل اقتصادی/اجتماعی جامعه شکل گیرد، اما در دوره گذار، قبل و بعد از انجامِ تغییرِ رادیکال به سوی دموکراسی، تلاش برای توسعه و تقویتِ اشکال و شیوه های دموکراتیک جهتِ مشارکت مستقیم و غیر مستقیمِ مردم در اداره جامعه بسیار مهم است. یک نوعِ آن بررسی شرایط برای امکانِ تشکیل انجمنها و شوراهای اقتصادی است که کارگران و کارمندان از طریق اشکال خود-مدیریتی و بطور جمعی توانِ دخالت در برنامه اقتصادی برای زندگی خود و همچنین امکانِ مشارکت در امور جامعه و در واقع در اختیار گرفتن پروسه تصمیمگیری در مورد سرنوشت اجتماعی منوط به قانونگذاری، قضائی و اجرائی را داشته باشند. البته تاکید بر ایجاد مناسبات غیر متمرکز اقتصادی/اجتماعی به معنی نفی نقش لازم دولت مرکزی و حکومتهای محلی (ایالتی) حداقل برای زمان نامعلومی در دوران گذار بسوی نهادینه شدن دموکراسی و سوسیالیسم نیست و در واقع باید اذعان نمود که در این مقطع تاریخی برای سازمانهای چپ هنوز وظایف سیاسی/اجتماعی فراوانی در افق سیاسی ایران دیده میشود.

با توجه به طرح موضوع در خطوط بالا و در رابطه با برنامه سازمان چپ دموکرات، قید موازین اصلی سیاسی/اجتماعی که بازتابی از فلسفه وجودی و مجموعه اعتقادات کلی سوسیالیستی باشد، لازم دیده میشود. در زیر رئوس کلی آنها ذکر میگردد.

حوزه دموکراسی

۱- اعتقاد به نهادینه کردن موازین اصلی مندرج در بیانیه جهانی حقوق بشر، بویژه حقوق مرتبط با آزادیهای سیاسی و مدنی در قانون اساسی کشور

۲- اعتقاد به موازین حکومتی دموکراتیک و جمهوریت یعنی انتخابی بودن نمایندگان قانونگذار و مقامات قضائی برای نهادهای سراسری و محلی و تعیین دموکراتیک مسئولان اجرائی در عرصه سیاستگذاری

۳- اعتقاد به ساختار سیاسی غیر متمرکز و فدرال به معنی توزیع اختیارات اداری و سیاستگذاری به ارگانهای منتخب در ایالات و مناطق محلی و تقویت سیستم خودمدیریتی (در اشکال شوراهای، انجمنها و

پارلمانها) برای مشارکت مستقیم مردم در سرنوشت سیاسی/اجتماعی،
بجز امور مربوط به سراسر جامعه در عرصه هائی مانند حفاظت
خارجی/داخلی و فعالیتهای مربوط به سیستمهای سراسری آموزشی/درمانی
۴- اقدامات اساسی برای رفع تبعیضات عقیدتی، جنسیتی، ملیتی و
مذهبی.

حوزه اقتصادی

۱- کنترل دموکراتیک دولتی (سراسری و منطقه ای) بر اموال و
ثروتهای عمومی (ب.م. معادن، رودخانه ها و جنگلها) و موسسات بزرگ
اقتصادی مانند بانکها، صنایع نفت، پتروشیمی، مخابرات، ..

۲- برنامه ریزی و پشتیبانی مالی/تکنیکی برای اجتماعی کردن مالکیت
و خود-مدیریتی (در اشکال تعاونی، شورائی، غیره) در موسسات
اقتصادی در سطح ممکن. پیشبرد سیاست تاسیس کارخانجات و شرکتهای
نوپا در اشکال مالکیت جمعی و تحت مدیریت مستقیم کارگران و
کارکنان

۳- اعمال کنترل و نظارت حکومتی (ب.م. وضع مالیات مترقی، قانون
کار و ضوابط رفاهی به نفع کارگران و بیکاران) بر فعالیتهای
اقتصادی در شرکتهای بزرگ خصوصی

۴- تعرفه و گمرک برای حمایت از موسسات و صنایع داخلی

سیاست خارجی

اعتقاد به استقلال ایران، برقراری روابط صلح آمیز با سایر کشورها
و مقابله با سیاستهای سلطه گرانه خارجی/امپریالیستی

۲ دسامبر ۲۰۱۳

تعهد نامه ژنو دستاوردی ندارد

فرهنگ قاسمی



رژیم جمهوری اسلامی ایران با سرکشی تمام، طی سال های طولانی توصیه های همه کسانی که مخالف سیاست تسلیحات هسته ای هستند را نپذیرفت و با ادامه خودسرانه به برنامه انرژی اتمی نه تنها بر پیکره اقتصادی ایران زیان های غیرقابل جبران وارد کرد، بلکه از نظر سیاسی صلح اجتماعی و امنیت ملی میهن ما را به مخاطره انداخت.

در هفته های اخیر مسئله اتمی ایران جایگاه مهمی را در صحنه بین المللی به خود اختصاص داد، منتهی گفتگوها به تعهدنامه ای انجامید که در اثر آن دولت های سرمایه داری و قدر قدرت جهانی، رژیم جمهوری اسلامی را که با سیاست های غلط خود و با سرپیچی از قوانین بین المللی، ایران را به انزوا برده و باعث ورشکستگی اقتصادی شده است، را به چهار میخ کشیدند.

سیدعلی خامنه ای، ولی فقیه، با افکار و اهداف توتالیتار خود، مسئول اصلی این وضعیت و باعث و بانی نابودی ده ها میلیارد دلار سرمایه ملی سرزمین و مردم ما است. رژیم جمهوری اسلامی ایران با سرکشی تمام، طی سال های طولانی توصیه های همه کسانی که مخالف سیاست تسلیحات هسته ای هستند را نپذیرفت و با ادامه خودسرانه به برنامه انرژی اتمی نه تنها بر پیکره اقتصادی ایران زیان های غیرقابل جبران وارد کرد، بلکه از نظر سیاسی صلح اجتماعی و امنیت ملی میهن ما را به مخاطره انداخت. امروز جمهوری اسلامی از روی بی تدبیری و ناچاری و به جبر وضعیت اقتصادی و اجتماعی، گردن بر تعهداتی گذاشت که از ابتدا نمی باید در برآورده کردن آنها متعهد می شد.

اگر بدرستی فضای غالب بر مذاکرات و توازن قدرت لازم برای مذاکره را بررسی نمائیم و به مفاد سند حاصل از این مذاکرات نگاه کنیم می بینیم که ایران نقش فروشنده ای را داشت که عجلانه چوب حراج به مال ملت خود می زد و ۱+۵ خریداری بود با حربه زور و قانون که شرایط خود را تحمیل می کرد. در چنین شرائطی نامیدن این سندی به عنوان موافقتنامه نا درست است و چنین سندی بیشتر تعهد نامه رژیم جمهوری اسلامی نسبت به ۱+۵ و اسرائیل و عربستان سعودی و ... محسوب می شود.

بسیاری این تعهد نامه را دستآوردی برای ایران بشمار می آورند از نظر من این سند به هیچ وجه دستآوردی محسوب نمی شود، بلکه اگر تعهدات این تعهد نامه بدرستی به انجام برسد می تواند باعث بازگشت

ایران از وضعیت بحرانی ساخته شده توسط جمهوری اسلامی به شرائط عادی در روابط خارجی و رعایت بخشی از تعهدات بین المللی توسط رژیم جمهوری اسلامی باشد.

برای اینکه در ادامه بحث دچار ناهمی های مرسوم از کلمات و عبارات نشویم خوب است ببینیم دستآورد چیست ؟ دستآورد ارزشی است تازه که به ارزش های قبلی افزوده می شود. باید تفاوت قائل شد بین جبران خسارات و مافات گذشته. دستآورد ارزشی است اضافه. پس جبران خسارات و مافات گذشته نمی تواند دستآورد باشد. با توجه با این داده ها در اینجا کوشش این است که نشان داده شود که کسانی که شیفته نتیجه این مذاکرات شده اند آن را دستآورد برای ملت ایران می نامند دانسته یا نا دانسته ارزیابی درستی ارائه نمی دهند.

در چنین شرائطی و با توجه به دلائل زیرین مفاد تعهد نامه ژنو بطور مشخص برای کشور ما هیچ دستاورد تازه ای نیاورد :

- اگر طبق این تعهد نامه "پخش کوچکی از پول های ایران در بانک های خارجی آزاد می شود"، باید دید چرا پول های ایران توقیف شدند؟ و چرا همه این ثروت به ایران باز نمی گردند؟ مگر غیر از این است که مقصر این توقیف ها رژیم جمهوری اسلامی است و اگر این ثروت به ایران باز نمی گردند علتش این است که به رژیم جمهوری اسلامی اعتمادی نیست. مردم ما از فقر و گرسنگی و بی خانمانی هلاک می شوند در حالیکه ثروت آنان در دست بانک های جهان توقیف شده است.

- اگر این تعهد نامه "ایران را قادر می سازد تا به طور کامل از حقوق خود در بهره گیری از انرژی هسته ای برای اهداف صلح آمیز بر اساس مواد مرتبط در معاهده منع گسترش سلاح های هسته ای و با رعایت تعهدات خود بر طبق معاهده از آن برخوردار شود." این نیز دستآورد نیست، زیرا این حقی است که ایران به عنوان امضا کننده قرار داد NPT داشته است. ماده چهار همین معاهده صرفا بر آزادی طرف های امضا کننده "برای تحقیق، تولید و استفاده از انرژی هسته ای برای مقاصد صلح آمیز" تأکید می کند. بر این اساس، ایران به عنوان یک کشور عضو NPT آزاد است که از جمله اورانیوم را به هر میزانی که بخواهد غنی کند و در عین حال قانونا ملزم به تولید نکردن سلاح هسته ای است.

- اگر این تعهد نامه "اورانیوم را به سطح بالاتر از ۵ درصد غنی سازی ممنون می کند و از ایجاد و محلهای جدید برای غنی سازی جلوگیری می نماید." این هم نمی تواند دستآورد باشد. زیرا باید

یادآور شد ماده اول معاهده NPT تصریح می‌کند. "هر یک از اعضا این معاهده که دارای سلاح هسته ای هست، متعهد می شود از واگذاری مستقیم یا غیر مستقیم سلاح های هسته ای یا سایر ادوات انفجاری هسته ای و یا کنترل بر این سلاح ها یا ادوات انفجاری به دیگری خودداری نموده و هیچ یک از دولت های فاقد سلاح هسته ای را به هیچ طریقی در ساخت سلاح های هسته ای یا سایر ادوات انفجاری هسته ای و یا کسب این سلاح ها یا دیگر ادوات انفجاری هسته ای و کنترل بر آنها کمک، تشویق و ترغیب ننماید. غنی سازی اورانیوم به غلظت های بالا توسط رژیم جمهوری اسلامی موجب هزینه های سرسام آور شده، برای کشوری مثل ایران منطق اقتصادی ندارد پس سوء ظن بر می‌انگیزد و پیامدهای سیاسی به بار می‌آورد. پیامدهائی که امروز جمهوری اسلامی به شدت دچار آنست که دودش به چشم مردم می رود.

• اگر این تعهد نامه "به رفع همه جانبه تمامی تحریم های شورای امنیت، تحریم های چندجانبه و تحریم های ملی مربوط به برنامه هسته ای ایران می‌انجامد." اگر "توقف تلاش برای کاهش خرید نفت خام ایران به نحوی که مشتریان فعلی بتوانند میانگین میزان کنونی خرید نفت خام خود از ایران را کماکان ادامه دهند. بازگشت مبالغ مشخص از عواید فروش نفت ایران در خارج از کشور به ایران. اگر تحریم های اتحادیه اروپا و آمریکا بر بیمه و خدمات حمل و نقل مرتبط، تعلیق می‌شوند، اگر تعلیق تحریم های آمریکا و اتحادیه اروپا بر: صادرات پتروشیمی ایران و خدمات مرتبط، طلا و فلزات گرانبها و مرتبط، تحریم های آمریکا بر صنعت خودرو و خدمات مرتبط و صدور گواهی عرضه و نصب قطعات یدکی برای ایمنی پرواز هواپیماهای غیرنظامی ایران و خدمات مرتبط و صدور گواهی بازرسی های مرتبط با ایمنی و تعمیرات در ایران و همچنین خدمات مرتبط. اگر یک کانال مالی به منظور تسهیلات تجارت امور انسانی دوستانه برای تامین نیازهای داخلی ایران با استفاده از درآمدهای نفتی ایران در خارج از کشور ایجاد خواهد شد. اگر تجارت امور انسانی دوستانه شامل مراودات تجاری مرتبط با تولیدات غذایی و کشاورزی، دارو، تجهیزات دارویی و مخارج پزشکی بیماران خارج از کشور خواهد بود. این کانال مالی شامل بانکهای خارجی مشخص و بانکهای ایرانی غیرتحریم شده خواهد بود که به هنگام ایجاد این کانال مشخص خواهند شد. این ها هم دست‌آورد نیستد بلکه بازگشت به یک وضعیت سالم تجاری است که جمهوری اسلامی آنرا ناسالم ساخته است و مردم ایران بایستی مسبب اصلی این وضعیت را تنبیه کنند.

• اگر جمهوری اسلامی به "ارائه اطلاعات مشخص به آژانس بین‌المللی

انرژی اتمی، شامل اطلاعات در خصوص طرحهای تاسیسات هسته‌ای ایران، توصیف ساختمان‌ها در هر یک از سایت‌های هسته‌ای، توصیفی از سطح عملیاتی که در هریک از اماکن که به فعالیت‌های هسته‌ای مشخص اشتغال دارند، اطلاعات در خصوص معادن و تخلیص و اطلاعات در خصوص منابع اولیه " ملزم می‌گردد، و اگر جمهوری اسلامی بایستی " دسترسی روزانه بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به فردو و نطنز با هدف بررسی فایل‌های ضبط شده دوربین‌ها در مواقعی که آن‌ها برای بازرسی دوره‌ای موسوم به PIV، IIV، DIV و بازرسی‌های سرزده در سایت حضور ندارند" تضمین کند به دلیل سیاست‌های دروغ و تزویر و ریا و ناشفاف نظام جمهوری اسلامی ایران است که نسبت به شرائط سالم عدول کرده و شرافت و حیثیت ملت ایران را زیر سوال برده است. این ارزش‌ها از دست رفته بایستی به ملت ایران باز گردانیده شوند.

بنابراین ملاحظه می‌شود که حاصل مذاکرات هسته‌ای دستاوردی برای ملت ایران نمی‌تواند باشد بلکه در بهترین حالت می‌تواند بازگشت به یک وضعیت معمولی، متوازن و بر اساس قوانین بین‌المللی به حساب آید. اما اگر حاکمیت جمهوری اسلامی نسبت به این تعهدات عمل نکند باید در انتظار شرایط بدتری حتی مخاطره جنگ و حمله نظامی به ایران بود.

بسیاری این تعهد نامه را در ردیف قرارداد ترکمن چای قرار می‌دهند و برخی آن را شوم تر از این قرار داد ننگین تاریخ ایران می‌دانند و می‌گویند این یک نوع کاپیتولاسیون است. رژیم جمهوری اسلامی ادعا می‌کند که در این مذاکرات برنده شده است و برخی از عناصر اپوزیسیون به تله تبلیغات رژیم جمهوری اسلامی افتاده از این تعهد نامه خوشحالند.

این که حاصل این مذاکرات شرایطی را به وجود آورد است که خطر جنگ از سر ملت ایران برای مدتی دور گردیده و از میان برداشتن تحریم‌ها دورنمای بهبود وضعیت نسبی اقتصادی را متصور می‌شود هیچ فرد انسان دوست و آزادی‌خواهی را نسبت به

این شرایط نمی‌تواند بی‌تفاوت بگذارد. اما از سوی دیگر غلو در مذاکرات هسته‌ای و برنده وانمود کردن جمهوری اسلامی دور از حقیقت می‌باشد. دست زدن به این مذاکرات نه به خاطر منافع ملت ایران بلکه به خاطر حفظ نظام جمهوری اسلامی انجام گرفته است زیرا دو جناح شریک در قدرت همین که تشخیص دادند در اثر تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی و اجتماعی و مخاطره جنگ ممکن است تمامیت نظام جمهوری اسلامی پاشیده گردد پس متحدان و قبل از روی کار آمدن حسن روحانی

خشونت علیه زنان به عنوان نوعی فرهنگ

گفتگو پانته آ بهرامی با مهرداد درویش پور، شهلا شفیق و مرضیه * هادوی

این یادداشت به متن حوادث خشونت آمیز که در رسانه‌ها انعکاس یافته نمی پردازد بلکه نگاهی روانشناسانه و جامعه شناسانه دارد به پدیده خشونت بطور کلی و به موضوع خشونت در جامعه ایران.

در هفته‌های اخیر شاهد ارائه آمارهایی هستیم که برافزایش خشونت در جامعه ایران دلالت دارد. در اینجا تنها به یک مثال بسنده می شود. برپایه آمارهای سازمان بهزیستی ایران، آزارهای جنسی کودکان در سال ۱۳۸۴ (آنچه دولت منتشر کرده) کمتر از سه درصد کل آمار کودک آزاری بود، هم اکنون مدیر عامل انجمن دفاع از حقوق کودکان می گوید این آمار به ۲۰ درصد رسیده است.

این یادداشت به متن حوادث خشونت آمیز که در رسانه‌ها انعکاس یافته نمی پردازد بلکه نگاهی روانشناسانه و جامعه شناسانه دارد به پدیده خشونت بطور کلی و به موضوع خشونت در جامعه ایران.

تعریف خشونت - انواع قدرت

از خشونت تعاریف متعددی می شود. مهرداد درویش پور جامعه شناس و پژوهشگر مقیم سوئد خشونت را نوعی ابراز قدرت میداند که به قصد وادار کردن فردی به انجام کاری بدون خواست خودش صورت می پذیرد. وی اضافه می کند، اگر قدرت را توانایی عمل برای رسیدن به هدف یا امکانی برای تغییر بدانیم، از سه نوع قدرت نام برده می شود.

۱- قدرت اقتصادی، که در آن منابع مالی و امکانات متفاوت اقتصادی تعیین کننده در این نوع قدرت است.

۲- قدرت ارزشی، دانش، عادات فرهنگ، ایدیولوژی، دین و تمام باورها به عنوان منبع ارزشی قدرت شناخته می شود. به این معنی قدرت یعنی نفوذ. نوعی پذیرش اجتماعی برای این نوع از قدرت وجود دارد. این نوع اعمال قدرت کم هزینه ترین اعمال قدرت است. مثل احزاب دمکراتیک که بدون اعمال خشونت قدرت خود را حاکم می کنند.

۳- قدرت به معنای زور، شکل سوم که برهنه ترین شکل قدرت است خشونت نام دارد. یعنی وادار کردن فرد به کاری خلاف میل خودش. خشونت پر هزینه ترین شکل اعمال قدرت است. جایی است که فرد و یا نهاد مشروعیت ندارد و تلاش دارد با اعمال زور به اهداف خود برسد. خشونت در همه سطوح خانواده، سازمان ها و نهادها و همچنین در سطح رابطه دولت و ملت به معنای زور و انجام کاری بر خلاف میل طرف مقابل است. تعریف خشونت - تنبیه و عوارض تنبیه مداوم

مرضیه هادوی روانکاو مقیم آمریکا خشونت را بیرون ریزی عصبانیت درونی به شکل منفی می داند. وی بر این باور است که کودک با دو نیرو به دنیا می آید، اول نیروی خشم وقتی شیرخوار است برای زنده ماندن نیازهای خود را با گریه نشان می دهد، برای شیر خوردن و یا حتی وقتی خیس می شود یا درد دارد، گریه می کند و فریاد می زند.

دوم نیروی عشق به زندگی است که تبلور آن در همان دوران شیرخوارگی وقتی می خندد و یا دستش را بالامی برد، دیده می شود. وقتی پدر و مادر به این دوتا نیرو به هر دلیلی بجای اینکه پاسخ مثبت دهند، او را تنبیه کنند، بچه این حالت خشونت و تنبیه را بتدریج درونی می کند، بویژه آنکه تنبیه بطور مدام انجام گیرد. کودک این نوع رفتار را به عنوان نرم باور می کند و آنرا به عنوان الگو می پذیرد. تنبیه الزاما فیزیکی نیست، تنبیه می تواند در نگاه و یا صدای پدر و مادر باشد.

بچه ها معمولا مشکلات را نمی توانند مطرح کنند و تاثیرات خشونت در بچه ها به دو نوع دیده می شود یکی در خوردنشان و یا خیس کردن جایشان و دوم در درسشان در مدارس تاثیر می گذارد که نمی توانند در دروس از خود تمرکز نشان دهند.

وقتی بچه تنبیه می شود، پیام این تنبیه این است که تو خوب نیستی، لیاقت نداری، کم کم خود فرد به خودش نگاه تحقیر آمیز می کند. در

بزرگسالی، نمود این روند آن است که فرد در هر موقعیت قدرت که از خودش بالاتر است چه معلم باشد چه رئیس محل کار در وجودش نوعی احساس ترس شکل می‌گیرد و خصوصیات دنباله روی در آنها تشدید می‌شود، چه در بچگی اعتماد به نفسشان بر اثر تنبیه مداوم از بین رفته، نمی‌توانند به درستی فکر کنند و معمولاً دنباله روی می‌شوند و خیلی اضطراب دارند.

تأثیر دیگر تنبیه مداوم در بزرگسالی همذات پنداری با کسانی است که ظلم و اجحاف می‌کنند. مرضیه هادوی روانکاو می‌گوید: «تحقیقات نشان می‌دهد کسانی که دردوران کودکی تنبیه‌های مداوم و شدید شده‌اند، در بزرگسالی اگر در موقعیت قدرت قرار گیرند همان اعمال قدرت و خشونت را بر افراد پایین خود اعمال می‌کنند. معمولاً شکنجه‌گران کسانی هستند که در بچگی مورد خشونت و تنبیه مدام قرار گرفته‌اند.»

انواع خشونت در خانواده

مهرداد درویش‌پورنویسنده و پژوهشگر به چهار نوع خشونت در خانواده اشاره دارد:

۱. رایج‌ترین نوع خشونت در خانواده فیزیکی است، مثل کتک زدن.

۲- خشونت روانی، یعنی استفاده از ابزار تحقیر دیگری. مثلاً بسیاری از مردان از خوار کردن زنان، منزوی کردن آنان و سلب اعتماد آنها برای به تمکین وادار کردن آنان استفاده می‌کنند. برای مثال اگر مردی به زنی بگوید: «تو هیچی نیستی و بدون من هیچ نیستی، من همه چیز برای تو فراهم کردم و بدون من کسی نبودی.» این فقط رجز خوانی نیست بلکه شکلی از خشونت روانی برای درهم کوبیدن اعتماد به نفس طرف مقابل است که در خانواده‌ها بسیار رایج است.

۳- خشونت جنسی، تجاوز عریان‌ترین شکل خشونت جنسی است. حتی آزار اذیت جنسی هم نوعی خشونت جنسی است. مثل متلک پراندن، دستمالی کردن و یا انگولک کردن و یا دست زدن به بدن زنان بدون خواست خودش نیز اشکالی از خشونت جنسی است. خشونت جنسی مثلاً در زندان خیلی عریان است. اما در محیط‌های کار مثل روسا نسبت به زیردستان و یا استادان نسبت به دانشجویان نیز وجود دارد. علاوه بر آن شکل‌های پنهانی از خشونت جنسی نیز وجود دارد، مثلاً اگر مردی بخواهد با زنی همخوابگی کنید و آن زن نخواهد این خود خشونت جنسی است. در منابع

دینی ما مثلا اگر زن در مورد تکالیف جنسی همسرش تمکین نکند می توان او را مجازات کرد و یا به او خرجی نداد، درحالی که درکشوری مانند سوئد این شکلی از خشونت جنسی شناخته می شود. اگر یک شوهر با زنش همخوابگی کند که او تمایل به آن نداشته باشد نوعی تجاوز جنسی محسوب می شود.

۴- چهارمین شکل خشونت در خانواده خشونت مادی است، یعنی مثلا دعوا می شود، فرد ظروف را می شکند، طرف مقابل برای این که این خسارت وارد نشود، سکوت می کند.

حتی خودزنی که درمیان برخی از مردان وجود دارد، نوعی خشونت محسوب می گردد، کسی که خودش را می زند در واقع برای طرف مقابل حس گناه یا ترس ایجاد کند که طرف مقابل تمکین کند. از آنجایی که در طرف مقابل حس ترس و عذاب وجدان ایجاد می شود نوعی خشونت روانی برای به تمکین وادار کردن دیگری محسوب می گردد.

تعریف خشونت - فرایند خشونت را

شهلا شفیق، نویسنده و پژوهشگر مقیم پاریس تعریف عمومی از خشونت را در موقعیت شیئی قراردادن شخص می داند، یعنی شخصیت فرد نه به عنوان فاعل و کنشگر بلکه به عنوان شیئی در نظر گرفته می شود.

در ایران با مجموعه ای از خشونت های مختلفی روبرو هستیم که به تولید و بازتولید هم کمک می کنند. در این کشور با حکومت تمامیت گرا مواجه هستیم که مفهوم خشونت در آن مرکزی است.

در تمام جوامع دولت اقتدار را در دست دارد و زندان و پلیس در دست دولت است. در جامعه ای مثل ایران که حکومت طرحی برای جامعه ایده آل دارد که انسان ها را طبق چارچوب ها و ارزش های خود بسازد و انسان هایی با ارزش های اسلامی تربیت کند، طبق نظر شهلا شفیق « کل این روند خشونت زاست و انسان را تبدیل به اشیائی می کند که باید در چارچوب آن قرار گیرند.»

باید توجه داشت که افراد جامعه در مقابل چنین طرحی مسلما مقاومت می کنند. در ایران امروز فرد مجبور است که دو چهره ای زندگی کند، یعنی از یک سو فرد در منزل مشروب می خورد و نماز نمی خواند، خود این فرد در جامعه و فرزندش در مدرسه مجبور است بگوید که والدینش در منزل نماز می خوانند و مشروب نمی خورند، به این دلیل ساده که در تقابل با ارزش های حاکم دولتی قرار نگیرد و بخاطر مشروب شلاق نخورد. خود این فرایند، دروغ گویی بجای صداقت را به روندی مشروع

تبدیل می کند در واقع فرد بر ارزش های فردی آگاهی دارد و نمی خواهد نقش های حاکم را قبول کند، ولی تحت فشار باید ارزش های حاکم را بپذیرد، خود این روند ایجاد تنش می کند و خشونت زاست.

شهلا شفیق جامعه شناس معتقد است که در طرح آرمانی جامعه اسلامی مطلوب، زنها باید به شکل خاصی لباس بپوشند و رفتار کنند و روابط جنسی به شکل ویژه ای سازماندهی شود. در جوهر خشونت زای این سیستم بی حقوقی مقدس می شود، از مذهب ایدئولوژی ساخته می شود و خشونت جنسی تقدیس می گردد.

خشونت بعنوان نوعی فرهنگ

خشونت برنامه ریزی شده دولت علیه شهروندان در همه کشورها وجود دارد. دولت انحصار خشونت را برای واداشتن شهروندان به رعایت قانون اعمال می کند. مثلاً وقتی کسی دزدی می کند به زندان می رود.

در کشورهای دمکراتیک اگر شما رفتار خشونت آمیز از دولت می بینید با شکایت و استفاده از امکانات مقننه و مجریه می توانید رفتار خشونت آمیز دولت را به زیر سوال بکشید و با انتخابات احزاب عوض می شوند. مهرداد درویش پور استدلال می کند: «در کشورهای دیکتاتوری قدرت مطلقه است و اقتدار به ذات. کسی قدرت نظارت و تغییر آنرا ندارد و نه تنها در این جوامع میزان خشونت همگانی تر است بلکه در این جوامع قدرت حاکمه از یک موقعیت منحصر به فرد برخوردار است. اگر نتوانید آن قدرت را با زور به عقب برانید در برابر آن کار چندانی نمی توانید بکنید، به این ترتیب نوعی انحصار خشونت در دست دولت بعلاوه همگانی تر بودن و بعنوان روش کار نوعی فرهنگ تولید می کند و خشونت تبدیل به عرف جاری می شود. در کشورهای دیکتاتوری مهمترین منبع همگانی کردن و نهادینه کردن خشونت خود دولت ها هستند.»

عقب مانده ترین کشورها هنوز مجازات اعدام را دارند و از آن بدتر آنرا همگانی می کنند، به جرم بدحجابی در خیابان ها شلاق می زنند و یا در ملاعام با جرثقیل اعدام می کنند برای اینکه اوج اقتدار خود را به نمایش بگذارند. با این باور که این نوع

خشونت به جامعه یاد می دهد که کل جامعه زندان است و شهروندان در دست زندانبانان اسیرند و اگر کسی خطایی کند با مجازات سنگین روبرو خواهد شد. مهرداد درویش پور پژوهشگر اضافه می کند: «همه پژوهش های جرم شناسانه نشان می دهد که در کوتاه مدت استفاده از سیستم

های مجازاتی از این نوع ممکن است تولید هراس کند ولی در درازمدت شهروند را واکسینه می کند و خشونت را تنها همگانی تر می کند.» وی بر این باور است که با این استدلال اصلی ترین دلیل همگانی تر شدن خشونت در جامعه امروز ایران با این شکل لجام گسیخته بی تردید رفتار دولت است.

علل دیگر خشونت

مهرداد درویش پور نویسنده معتقد است که عوامل اقتصادی مثل فقر، بیکاری و ناامنی اقتصادی نوعی استیصال ایجاد می کند و رویکرد به طرف خشونت در گروه های محروم جامعه را تولید و بازتولید می نماید.

وقتی نهادهای اجتماعی یاری رساننده هنگام بروز مشکلات وجود نداشته باشد، طبیعتاً خشونت تبدیل به بلاواسطه ترین شیوه برای حل مشکلات تبدیل میشود. بنابراین فقط خشونت دولتی نیست که خشونت می آفریند.

وی باور دارد که باید به یک معنی زمینه های دیکتاتوری و خشونت در جامعه گسترده باشد که بتوان با چنین حکومتی که ابعاد خشونت در آن بشدت در همه سطوح وجود دارد، روبرو شویم. اما امروز با پیچیدگی در جامعه ایران روبرو هستیم. امروز بین جامعه مدنی ایران و دولت جمهوری اسلامی یک شکاف بسیار عمیق وجود دارد و چنین نیست که جمهوری اسلامی برازنده مردم ایران باشد.

بازتولید خشونت

بازتولید خشونت در جامعه ایران فقط از طریق دولت و ارگان های سرکوب بازتولید نمی شود. این فرهنگ اقتدار و یا استفاده از خشونت باید از پایین ترین سلول جامعه باز تولید شود، حتی در زمان پهلوی شاهد آن بودیم که مدیران، معلمان، ناظران و حتی مبصران چگونه شاگردان را برای یاد دادن تنبیه و مجازات بدنی می کردند، که پیام آن این بود که «تو وقتی شاگرد خوب هستی که فرمانبردار خوبی باشی».

در خانواده، در ایران کتک زدن فرزندان نه تنها جرم نیست بلکه بخشی از تربیت اجتماعی محسوب می شود.

در بند یک ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی آمده است در صورتی که پدر و مادری از حدود متعارف تنبیه تجاوز نکنند، بابت تنبیه مجازات نمی شوند. توصیف اداره حقوقی قوه قضاییه از تنبیه آن است که باعث

تغییر رنگ پوست نشود!

در سطح ارتش با خشن ترین رفتار با سربازان در دوره سربازی روبرو هستیم. بنابراین فرد در همه سطوح جامعه از خانواده، مدرسه و ارتش باید تبدیل به یک فرمانبردار بی چون و چرا شود، اقتدار مطلق را بپذیرد و این امر در نهادینه کردن خشونت نقش بازی می کند. وقتی جامعه با چنین تربیتی روبرو باشد، نسل پشت نسل، خشونت تجدید تولید و همگانی می شود.

بی تفاوتی در مقابل خشونت

در دو سال اخیر مردم به خشونت روی نیاوردند، نشانه هایی از گذر مسالمت آمیز در جامعه دیده می شود ولی وقتی مسالمت، تفکر و منش مسالمت آمیز با خشن ترین شکل ممکن پاسخ بگیرد، نه تنها می تواند خشونت سیاسی را رشد دهد بلکه زمینه بی تفاوتی در مورد خشونت را افزایش می دهد. در فیلم های یوتوپ می بینیم که فردی به قتل می رسد، نه تنها مردم نگاه می کنند بلکه نیروهای انتظامی نیز واکنش درخور نشان نمی دهند. بنابراین با گسترش این بی تفاوتی، خشونت در باورنکردنی ترین شکل ممکن رشد می کند و بی تفاوتی در مقابل خشونت افزایش می یابد.

خشونت در حلقه های ضعیف تر جامعه - بدن زن محل اعمال قدرت

شهلا شفیق جامعه شناس و فعال حقوق زنان معتقد است، در سیستم ولایت فقیه، او حاکم است و به مردان حقوقی داده می شود که این وهم را پیدا کنند که بر اساس قانون، مردان باید ظاهراً بر زنان حکومت کنند. البته می دانیم که زنان تن به این روابط نمی دهند و مقاومت می کنند و این تنش ها در جامعه وجود دارد. در عین حال در ایران امروز بسیاری از مردان خود این گفتمان را رد می کنند و می دانند که در زندان بزرگ خود آنان بی حقوقند.

در اقشار محروم تر تنها عرضه اعمال قدرت که باقی می ماند، حلقه های ضعیف ترند، در حقیقت در سلسله مراتب حاکمان به مردان زور می گویند، آنان به زنان، سپس به بچه ها و این سلسله مراتب اعمال خشونت به حیوانات نیز می رسد.

وی بر این باور است که در چنین سیستمی نمونه عریان تجاوزات گروهی شکلی از خشونت است که شیء کردن جنسیت زنان و مچاله کردن جسم زنانه فوران عقده ها و تنش هایی است که در سراسر جامعه وجود دارد. در ذهن اسلام گرایانی که اسلام را تبدیل به ایدئولوژی کرده

اند جسم زنانه تبدیل به محل ابراز قدرت شده است، حجاب اجباری، دستگیری زنان در خیابان و تفکیک جنسیتی ابزاری برای این اعمال قدرت است.

راه کارهای مقابله با خشونت

راه کارهای مقابله با خشونت تنها خشونت‌گریزی نیست بلکه باید بطور سیستماتیک مقابله با خشونت هم در افراد و هم در نهادهای جامعه نهادینه شود. مهرداد درویش‌پور جامعه شناس راه کارهای زیر را برای مقابله با خشونت مطرح می‌کند.

۱- دمکراتیک کردن ساختار اقتصادی اجتماعی جامعه فوق العاده کلیدی است. اما بصورت مشخص و روزمره ایجاد رفاه اجتماعی با کاهش فقر و بیکاری در کاهش خشونت می‌تواند نقش اساسی داشته باشد.

۲- نهادینه کردن میانجگری برای حل اختلافات، ایجاد نهاد مشاور خانواده و نهاد هایی که به حل اختلافات گروه‌ها مختلف کمک می‌کند.

۳- تغییر طرز تفکر نسبت به خشونت، بسیج همگانی رسانه ها برای کمپین علیه خشونت، نقطه آغاز خوبی است برای مشروعیت زدایی از این خشونت‌ها و بی تفاوتی نسبت به خشونت. مهرداد درویش‌پور پژوهشگر بر عکس مسئولین جمهوری اسلامی که رسانه ها را مسول بزرگ نمایی و افزایش جرم و جنایت می دانند و توجه آنها را عامل گسترش خشونت برمی‌شمارند، توجه شدید رسانه ها را مثبت ارزیابی می‌کند. رسانه‌ها زنگ خطر را در جامعه ایجاد می‌کنند و مسئولین را مجبور می‌کنند که به جستجوی راه‌کار بپردازند.

مهرداد درویش‌پور پژوهشگر مقیم سوئد بر این باور است که جامعه هرچه با آزادی در همه زمینه‌ها بیشتر روبرو باشد، خشونت در آن کاهش پیدا می‌کند. جامعه هر چه بیشتر با آزادی جنسی روبرو باشد، تجاوز و خشونت جنسی کاهش پیدا می‌کند. هر چه آزادی مدنی و اجتماعی بیشتر باشد جامعه به شکل هنجارتری برخورد خواهد کرد. هر چه آزادی های سیاسی بیشتر باشد، جامعه امکان شکوفایی نقد و اظهارنظر خواهد داشت. ما براستی نیاز به تغییر در تعلیم و تربیت داریم، از نظرویی ممنوع کردن مجازات اعدام، ممنوع کردن خشونت علیه کودکان و شاگردان مدارس و تشدید مجازات و کتک کاری بر علیه خشونت بر علیه زنان، نقطه آغازی است برای تغییر طرز تلقی نسبت به خشونت.

گرامیداشت یاد بیدار غلامحسین ساعدی

✖ گفتار محمد بهارلو بر مزار ساعدی
علیه فراموشی

هر داستان شکستن یک سکوت است. نویسنده خودش را پاسدار خاطرات ما می‌داند. می‌نویسد تا خاطرات حفظ شوند، چون در جهان فراموشکار هیچ خاطره‌ای ماندگار نیست. اگر فراموشی بی‌حرمتی و تجاوز به خاطرات باشد، نوشتن واکنشی علیه فراموشی است.

به مناسبت بیست و هشتمین سالگرد درگذشت غلامحسین ساعدی، به دعوت همسر و دوستان او، گروهی از یاران و دوستداران این نویسنده بزرگ ایران، در ساعت ۱۵ روز شنبه ۲ آذر ۱۳۹۲ / ۲۳ نوامبر ۲۰۱۳ بر مزار او در پاریس (گورستان پرلاشز، قطعاً ۸۵) حضور یافتند.

بر روال هرساله، به این مناسبت یکی از اهل قلم نیز درین مراسم سخن گفت و امسال انجام این مهم بر عهد نویسنده و پژوهنده گرامی محمد بهارلو بود که اکنون به دعوت انجمن بین المللی قلم در فرانکفورت (آلمان) بسر می برد.

بزرگداشت یاد بیدار ساعدی با سخنان کوتاه ناصر پاکدامن آغاز شد که گفت:

“سنگفرشها، سنگها و درختها می گویند: “امسال هم آمده اند. هر یک از گوشه ای. یک یک. دو دو. و چند چند. گاه در باد تند و سوزسرما. گاه هم در نور خورشیدی بی توان و یا در میان ابر و دانه های بارانی پرتوان.

شاید دیگر کسی درست هم نداند سال چندم است. بیست و چندمین سال، شاید هم کمی زودتر یا دیرتر. دیگر اهمیتی ندارد: همه می دانیم که در میانه های نیم دوم ماه نوامبر، در روزهای اول آذرماه خودمان، عده ای، تک تک و چند چند، درین کناره گرد می آیند.

اینکه چرا آمده اند را همه می دانند. می آیند و بچ و پچی و حال و احوالی. و بعد هم سکوتی و گوش فرا دادن به سخنانی در میان درختانی بی برگ و سنگهایی نمود.

مگر همواره این چنین نبوده است که یک رسم، برگزاری مراسمی، در میان یک جمع ریشه دوانیده است و قوام آمده است و هستی یافته است؟ اکنون هم چنین شده است: و هر سال با چهره هایی تازه و با غایبانی تازه: هوشنگ کشاورز نا آرام و مصمم که تبعیدی ام. سیروس آریانپور و نور نگاه نافذش. داریوش کارگر نویسنده ای با نوشتار و گفتاری بیدار و هوشمند. با دیگرانی که از دور نظاره می کنند: پوران بازرگان، کمال رفعت صفائی، قاسملو، شرفکندی، چیتگر، اسلام کاظمیه، پدر فضیلت کلام و همراهانش. و بعد یا قبل هم پرویز اوصیاء، ایل بیگی، پور والی. و دیگران و دیگران. و پیوسته آن همواره نخستین: صادق هدایت. و هر کدام، نشانه ای بر راهی که ادامه می یابد و آرمانهایی که فراموش نمی شود و پیامی که همچنان اعتراض است و امید و پایداری.

سنگفرشها، سنگها و درختها هم چنین می بینند و چنین می گویند که آمده اند. باز هم آمده اند. غلامحسین و غلامحسینها.

امسال محمد بهارلو هم با ماست. نویسنده ای از تهران. پر کار و پر توان. عضو کانون نویسندگان ایران. و اکنون در اقامتی دو ساله در فرانکفورت به دعوت انجمن بین المللی قلم. سخن با اوست."

آنچه در زیر می آید متن گفتار محمد بهار لو در بیست و هشتمین سالروز درگذشت غلامحسین ساعدی است.

علیه فراموشی

محمود دولت آبادی نقل کرده است که شبی در گرماگرم کشاکشِ روزهای انقلاب از سبزوار، مسقط الرأس خود، به منزلشان در خیابان شیخ هادی تهران تلفن میزند تا سَرسُراغی از همسر و بچه هایش بگیرد، ناگهان می بیند ساعدی روی خط است. می گوید: «من تهران را گرفته ام، خانه ام را، تو چرا گوشی را برداشته ای؟» می گوید: «من گوشی را برنداشته ام، داشتم شماره می گرفتم با تهران صحبت کنم.» می پرسد: «کجا هستی؟» می گوید: «تبریز.» هیچ کدام نمی دانند که چه طور سر از خط دیگری درآورده است. ظاهراً یک جرقه یا اتصال دو سیم لخت، در آن شبهای آشفتگی، دو نویسنده را که هر کدام فرسنگها دور از هم بنای گفت و گو با کسان خود را داشته اند به هم وصل می کند. شاید هم تلفنچی رندی

در یکی از تلفن‌خانه‌های مرکزی، از سرِ کنجکاوِ یا بگیریم شیطننت، به سرش می‌زند که این مکالمه تصادفی میان دو نویسنده برقرار شود تا مضمونی را کوک کند و درعین‌حال در ته دل قدری به ریش آن‌ها بخندد. به نظر می‌آید این مایه یک داستان کوتاه باشد، و خواه واقعی و خواه زاده قوه تخیل، قبل از هر چیز ما را به یاد داستان‌های ساعدی، یا بهرام صادقی که ساعدی به او ارادت می‌ورزید، می‌اندازد، و چه بسا اگر دولت‌آبادی آن را به عنوان طرح قلم‌اندازِ داستان منتشر نشده‌ای از یکی از آن دو نقل می‌کرد، به گمان من، واقعی‌تر از واقعی به نظر می‌آمد.

همیشه همین‌طور است. خیال می‌کنم این کلامِ بالزاک، آن دانای کلِ آرمیده در همین گورستان، باشد که: واقعیت باید رنجِ بسیار ببرد تا از داستانی تقلید کند. بنابراین برای نویسنده جماعت تقلید از واقعیت فخری ندارد و فضیلت شمرده نمی‌شود. درواقع کوشش نویسنده همواره باید معطوف به این باشد که «وانمود» کند؛ وانمود کند که آنچه نوشته است واقعی است تا خواننده آن را انکار نکند. این وانمودگری اساس کار نویسنده است، و به این ترتیب است که به آدم‌های داستان‌ش «هستی» می‌بخشد. اما اگر نویسنده آسان‌گیر یا آسان‌بین باشد یا اداو اصول در بیاورد یا خواننده را دست‌کم بگیرد یا به هر دلیل بخت یارش نباشد فاتحه کار خوانده است.

باری، اعتقاد داشتن به ارواح عمومی نیست، و طبعاً خیلی‌ها رغبتی به ملاقات و گفت‌وگو با ارواح ندارند. اما اغلب این گونه آدم‌ها وقتی کتاب می‌خوانند، به‌خصوص اگر داستان یا رمان باشد، ابایی ندارند که خودشان را جای آدم‌های ساخته‌شده از کلمات بگذارند و با حروفِ مکتوب و کاغذ کتاب حرف بزنند. پس این پرسش پیش می‌آید که ارواح، که برای بعضی از جنسِ خاطره هستند، چه چیزی کم‌تر از حروف و کاغذ کتاب‌ها دارند؟ بهتر است بیش از این راه دور نرویم. حالا هم اگر در این روز سردِ پاییزی نویسندگانی خفته‌ام، که از خوابیدن هراس داشت، از جایش، از همین دوروبر، پا بشود – همچون خانم‌بزرگِ داستانِ «گدا» که هربار از خود برانندش دوباره برمی‌گردد – توقعی جز این نخواهد داشت؛ توقع این‌که به آفاق معنوی نویسنده ارج بگذاریم، به فضیلتی که از تخیل و سحرِ کلام سرچشمه می‌گیرد. شما را نمی‌دانم، ولی من، به نوبتِ خودم، نویسنده را کما بیش به هیأت همان خانم‌بزرگ به جا می‌آورم، با همان بقچه ناگشود زیر بغل که چون تحفه‌ای، و در نگاه دیگران گنجی شایگان، همه‌جا با خود حمل می‌کند.

این شرطِ بازی است. اگر بخواهیم تجلی، یا رویای ناگهانی، دوام

بیاورد و بیانِ حقیقت را تشدید کند باید خودمان را در فضای لرزانش غرقه کنیم و بیخود سر از آن بیرون نیاوریم و هی تکرار نکنیم: «مگر نرفته بودی؟» چون، با قدری صرافت، پاسخ را میتوانیم دریابیم: «رفته بودم، اما دوباره برگشته‌ام.» پشت‌بندش هم بایست لبخند او را ببینیم که با دو چشم سیاه به ما زل می‌زند و می‌گوید: «حالا برگشته‌ام که خیالتان راحت بشود... واسه کار واجبی آمده‌ام.»

پس از مدتی غیبت می‌توانیم دوره‌اش کنیم؛ همان‌طور که بچه‌ها، نوه‌نتیجه‌ها و دروهمسایه، خانم‌بزرگ را دوره می‌کنند. می‌بایست حدس بزنیم و نمی‌بایست کسی بپرسد: «کارت چیست؟» پرسیدن هم ندارد. مگر نه این‌که کار نویسنده قلم‌برداشتن، یا همان درافتادن با سکوت و فراموشی، است؟ پس می‌توان انتظار داشت آنچه را در این‌همه سال دیده برای ما نقل کند، از کابوس‌ها و اوهامش، که از ترسیم‌کردن‌شان نمی‌هراسید، و از شهرهایی که کوچه‌به‌کوچه و خانه‌به‌خانه زیرپا درکرده است، یکی‌یکی بگوید. نباید خیال کنیم نایِ جنبیدن ندارد. لابد یادمان هست. می‌گوید می‌تواند: «کوه روی کوه بگذارد.» این وسط همه می‌خواهند سردربیاورند که چه در بقچه‌اش دارد. اما هر کاری آدابی دارد. رسمش این است: باید مجال داد. من خاطرم جمع است. می‌دانم که هست. بالاخره پا به پای می‌کند و بقچه را دست‌به‌دست می‌دهد و می‌گذاردش روی سنگی – و قبل از آن با کف دست نمِ روی سنگ را می‌گیرد – و خم می‌شود گره کوچکش را باز می‌کند و چشمکی هم می‌پرانند. به‌جای خِلیعتِ آخرت یا تکه‌های نان خشک، آن‌طور که در بقچهٔ خانم‌بزرگ دیده بودیم، یک بستِ بزرگ کاغذ در آن هست: کوتاه و بلند و از همه رنگ، لک‌دار و تاخورده و نم‌کشیده و همه پشت‌ورونوشته و خط‌خورده. یکی را برمی‌دارد و گره سینه را صاف می‌کند و بنا می‌کند به خواندن. انگار وصفِ دریا است، با بوی رطوبت و ماهی، و آب‌ها که روی هم می‌غلتنند و موج‌ها که از سر و شانِ هم بالا می‌روند و به هم می‌پیچند و نزدیک که می‌آیند کوچک و کوچک‌تر می‌شوند.

یک‌هو، انگار چیزی به خاطرش آمده باشد، سر برمی‌دارد و می‌گوید: با هم‌چین آبی «باید خانه تمیز شود». بعد از آنچه آدمی می‌تواند به دست خودش بسازد می‌گوید، از چیزهایی که می‌بایست در کنار واقعیت‌های طبیعی خلق کرد، مثل نغمه‌ای که به آواز خوش سر می‌دهند یا شعری که شاعر می‌سراید یا داستانی که نویسنده می‌نویسد، یعنی همان چیزهایی که مواجهِ ما را با جهان واقعی لذت‌بخش‌تر می‌کند یا مایِ تسلايِ خاطر می‌شود. بعد هم به اطرافش نگاهی می‌اندازد و لبور می‌چیند و به دور، و بعد دورتر، نگاه می‌کند و با صدایی دوگانه از شیاطین عجیب‌وغریبی

می‌گوید که دنیای دوروبرمان را پُر کرده‌اند، شیاطینی که فقط با نوشتن، بی‌آن‌که حتی ترسیم بشوند، می‌توان بر اعمال خبیثشان نظارت کرد، و راهی هم جز نوشتن برای تخفیف شیطنتشان وجود ندارد.

آخرسر هم، همان‌طور که انتظار داشتیم، از خانم‌بزرگ می‌گوید که چه‌طور با خودش و سرنوشت خودش روراست است و سعی نمی‌کند واقعیتِ مرگ را از خودش و دیگران پنهان کند. روبه‌روشدن با مرگ، هرچند هرکس فقط یک‌بار و البته به شیوه‌ی خودش آن را تجربه می‌کند، چیزی است که قدرت تحملِ آدم‌ها را هم به امتحان می‌گذارد. خانم‌بزرگ تردیدی بر فانی‌بودن خودش ندارد، و این حقیقت را می‌پذیرد، نه فقط از این جهت که دل‌خسته و ازهمه‌جارانده است. دراصل اعتراض او به ناسازی و ناکافی‌بودنِ زندگی است.

حتی اگر این‌ها را جوری به زبان می‌آورَد که ما خیال نکنیم آن‌چه می‌شنویم درواقع گفت‌وگوی خصوصی با خود است، کلماتی است که انگار در گوش به خودش بگوید، باز پیدا بود که دارد از خودش می‌گوید. گفتن همان نشان‌دادن است. حتی در سکوت هم می‌توانستیم بشنویم. اما یک چیزهایی بود که جور در نمی‌آمد. انگار باز بخواهد از رشتنِ کلمات قصه بباغد، آن هم با همان فوت‌وفن مألوف خودش، با شروعی ناگهانی که مقدمه را نه در صفحه‌ی کاغذ بلکه در ذهن بنویسد، یا آن را نوشته و به صرافت از آغاز متن حذف کند. چیز دیگری هم بود. این‌که انگار پیش از نوشتن نمی‌داند چه چیزی دربرابرش، روی سفیدی موحشِ کاغذ، درحال وقوع است، مگر لحظه‌ای که آن را تماماً به انجام رسانده باشد، بدون آن‌که مجال از نو نوشتن یا دست‌بردن در آن را بیابد؛ انگار نانی که در سیاه‌چادری، در مسیر کوچ، داغ‌داغ از تنور دربیاورند.

همیشه همین‌طور است. هر داستان شکستنِ یک سکوت است. نویسنده خودش را پاسدار خاطرات ما می‌داند. می‌نویسد تا خاطرات حفظ شوند، چون در جهانِ فراموش‌کار هیچ خاطره‌ای ماندگار نیست. اگر فراموشی بی‌حرمتی و تجاوز به خاطرات باشد، نوشتن واکنشی علیه فراموشی است. حتی اگر قائل به این باشیم که هیچ خاطره‌ای مدعی حقیقت نیست، و خاطرات در گذر زمان عطر و طعم دیگری پیدا می‌کنند باز چیزی جز خاطره باقی نمی‌ماند. آدم‌ها، چه مرده چه زنده، مشتی خاطر^۱ پراکنده‌اند. پس نویسنده می‌گوید، روایت می‌کند، چون چاره‌ای جز گفتن، روایت‌کردن، ندارد. تقدیر او نقل‌کردن است، چون می‌داند که فانی است. ما را هم که مخاطبان او هستیم برمی‌انگیزد که به ورای سرنوشتِ شخصی و فانی‌بودن‌مان بیندیشیم.

بعد از این‌ها است که می‌بینم نگاهش را به تکتک ما می‌دوزد؛ انگار که بخواهد هرکدام را به نوبتِ خودش به جا آورد. لبخندی هم می‌زند. بعد پایه‌پایی می‌کند و برای‌مان دستش را تکان می‌دهد. انگار باید برود یا با کسی جایی قرار دارد. این شرطِ بازی است. دیریا زود ما هم یکی‌یکی بایست برویم. آرزوی جاودانگی یا بی‌مرگی – این‌که مرده باشیم تا دیگر نتوانیم بمیریم – رویایی بیش نیست. رشتۀ زندگی هر آدمی با مرگش بریده می‌شود، اما تمام نمی‌شود؛ به‌ویژه اگر آدمی چیزی آفریده باشد که کماکان «زنده» یا معاصر ما باشد، و نویسندۀ ما چنین بود.